

تصمیم گیری

کفش‌های رنگه به لنگه



علی اکبر زین‌العابدین

تصویرگر: ثریا مختاری

سین. قاف، سنجاق فقلی معمولی نیست. او روان‌شناس اشیا و چیزهاست. هر کسی گیر بیفتد تماس می‌گیرد تا او برود و کمکش کند. معمولاً لباس‌های پارچه، کیف‌های خراب، پیراهن‌های بی‌دکمه با سین. قاف تماس می‌گیرند. «طلایی»، سنجاق فقلی کوچولو، دستیار او است. سین. قاف، دایمی طلایی است. طلایی از آن‌هاست که مامان‌ها معمولاً یکی در کیفشان دارند.

نمی‌کردند و از خستگی در جاکفشی خوابشان می‌برد.



هشتک و مشتک دیدند این جوروی بازی بکن نیستند. پیش کشکک رفتند که یک کفش پارچه‌ای تابستانی بود و گفتند: «شما که تجربه داری، یک راه پیش پای ما بگذار، کشکک.» کشکک هم که داشت آماده می‌شد برود پیاده‌روی با جدیت گفت: «این شماره‌ی سین. قاف روان‌شناس اشیا و چیزهاست. از او مشاوره بگیرید.»



هشتک و مشتک دو کفش لنگه به لنگه بودند. هشتک کفش مهمانی لاغر چرمی بود؛ مشتک کفش ورزشی بود. آن‌ها تا چشم صاحب‌خانه را دور می‌دیدند می‌رفتند بازی؛ اما هیچ وقت نمی‌توانستند بازی کنند. دو تایی می‌رفتند بالا می‌رفتند پایین می‌آمدند، پایین می‌رفتند بالا می‌آمدند. آخرش خسته می‌شدند و به جاکفشی برمی‌گشتند.



یک روز دیگر مشتک می‌گفت: «بیا برویم کشتی بگیریم هشتک.» هشتک می‌گفت: «برویم کشتی بگیریم مشتک.» بعد مشتک پشیمان می‌شد و می‌گفت: «نه کشتی نگیریم هشتک؛ چون من قوی‌ام دردت می‌آید هشتک.» هشتک هم می‌گفت: «آره، تو قوی هستی من دردم می‌گیرد مشتک.» خلاصه چند ساعت بالای پله‌ها می‌رفتند و می‌آمدند پایین پله‌ها و هیچ بازی‌ای

وقتی می خواهیم یک تصمیم بگیریم اولش چه کاری کنیم؟



فکری کنیم
سین. قاف

در جای خوب بولبته.

سین. قاف گفت: «بعدش؟» مشتک گفت: «بینیم خوبی هایش چی هستند سین. قاف.» هشتک گفت: «بدی هایش را هم بینیم چه هستند سین. قاف.» یک دفعه سین. قاف پرید و هشتک و مشتک را که کنار هم بودند به هم وصل کرد. هشتک و مشتک با هم گفتند: «چه کار می کنی سین. قاف؟»
طلایی گفت: «که صد دفعه اسم یکی را تکرار نکنید.»
سین. قاف که قاه قاه می خندید گفت: «می خواهم با هم مشورت کنید.»

خب وقتی یک بازی چند تا بدی دارد انتخابش نمی کنیم
سین. قاف.

سین. قاف با طلایی به جاکفشی رسیدند. طلایی دماغش را گرفت و گفت: «پیف پیف. این جا کجاست دیگر؟ الان بالا می آورم.»
سین. قاف گفت: «آهان خوشم آمد. ما فقط روان شناس چیزهای خوش بو که نیستیم طلایی، ما روان شناس چیزهای بدبو هم هستیم طلایی.» طلایی گفت: «دایی خان، صحبت کردند چرا مثل هشتک و مشتک شده؟»

مشکلان هوش نیست؛ بلد نیستید تصمیم بگیرید.

با هر کار کردیم سین. قاف نتوانستیم یک بازی انتخاب کنیم
سین. قاف.



با این بوی گندی که این جا است کدام مغزی می تواند تصمیم بگیرد؟

سین. قاف از جاکفشی بیرون آمد و بالای راه پله ها پرواز کرد و چرخی زد و فکرهايش را کرد و زود به جاکفشی برگشت. طلایی سرفه می کرد و می گفت: «دایی خان، اووو... اووو... من بروم بیرون. این جا بمانم از طلایی به سیاه سوختگی تبدیل می شوم.»
هشتک گفت: «این جا دارد به من توهین می شود مشتک.»

مشتک هم همین را گفت و فقط تهش گفت: «هشتک.» سین. قاف خندید و گفت: «همه برویم روی راه پله ها.»



هیچ بازی و هیچ کاری نیست که بدی نداشته باشد، بازی ای که خوبی هایش بیش تر است انتخاب کنید و بازی کنید هشتک و مشتک.

ما دوست داریم یک بازی ای باشد که اصلا بدی نداشته باشد
سین. قاف.